

پرسش‌ها و فرضیه‌ها، روش تحقیق

پرسش‌ها و فرضیه‌ها:

پرسش‌ها، مهم‌ترین عنصر هر پژوهشی است. نورمن بیلکی پرسش‌های پژوهش را به سه نوع اصلی آن تقلیل داده است؛ پرسش‌های "چیستی"، "چرایی" و "چگونگی"، که هر یک از این پرسش‌ها، اهداف جداگانه‌ای را پیگیری می‌کنند.

- پرسش‌های "چیستی" در پی توصیف‌اند و مستلزم پاسخ‌های توصیفی، آنها متوجه کشف و توصیف ویژگی‌ها و الگوهای برخی از پدیده‌های اجتماعی‌اند.

- پرسش‌های "چرایی"، جویای علل و یا دلایل وجود ویژگی‌ها و یا توالی‌های منظم در پدیده‌های خاص اجتماعی هستند و بر فهم و تبیین روابط بین رویدادها و روابط درونی فعالیت‌ها و فرایندهای اجتماعی تمرکز دارند.

- و پرسش‌های "چگونه"، که به ایجاد تغییر با نتایج عملی و مداخله‌جویانه نظر دارند.

این سه نوع پرسش پژوهشی به‌طور متوالی در طول یکدیگر قرار می‌گیرند. پرسش‌های "چیست"، طبعاً مقدم بر پرسش‌های "چرا" و پرسش‌های "چرا"، مقدم بر پرسش‌های "چگونه" هستند، چرا که پیش از تبیین هر چیزی، ما نیازمند دانستن این هستیم که قضیه از چه قرار است و پیش از مداخله برای تغییر دادن هر چیز، نیازمند دانستن این هستیم که چرا وضعیت یا رفتار خاصی در آن مشاهده می‌شود، با این حال اکثر پروژه‌های تحقیقاتی فقط یک یا دو نوع پرسش پژوهشی را پوشش می‌دهند که عموماً پرسش‌های "چیست" و "چرا" هستند.

پرسش‌های نوشتار حاضر نیز از دو سوال اصلی "چیست" و "چرا" شکل گرفته تا اهداف متفاوت و مکمل این پژوهش را تامین کنند. از آن جهت مکمل‌اند که پرسش "چرا" شامل پیش‌فرض‌هایی است که می‌بایست ابتدا در پرسش "چیست" بدان پاسخ داده شود.

همچنین او پرسش‌ها را به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم می‌کند و می‌گوید: پرسش‌های اصلی برای تعریف ماهیت و دامنه‌ی پژوهش در مرکزیت قرار دارند و پرسش‌های فرعی، که مرکزیت چندانی ندارند یا به پیشینه و زمینه‌ی پژوهش مربوط می‌شوند یا به پروراندن پرسش‌های اصلی کمک می‌کنند، چرا که پرسش‌های اصلی پرسش‌های دیگر را پیش‌فرض می‌گیرند. نوشتار پیش‌رو نیز به همین دلایل از پرسش‌های فرعی برای استحکام بخشیدن به مفروضات موجود در سوالات اصلی و فرضیه‌های خود سود جسته است.

- پرسش‌های اصلی و فرعی:

۱- گفتمان حاکم (گفتمان سنت‌گرای ایدئولوژیک) در متن قانون اساسی، در ضدیت با چه "دیگری"هایی دست به بازتولید خود زده است؟ سهم و دسترسی "دیگری‌ها" از حقوق و مواهب اجتماعی چیست؟

۱-۱ مولدین و مفسرین متن قانون اساسی به کدام گروه‌ها، طبقات اجتماعی و دانش‌زمینه‌ای تعلق دارند؟

۲-۱ "دیگری"هایی که در متن قانون اساسی در یک مرزبندی سیاسی - معرفتی - جنسیتی مجزا حضور دارند، به کدام گروه‌ها، اقشار، طبقات اجتماعی و دانش‌زمینه‌ای تعلق دارند؟

۲- آیا نشانه‌هایی از "متافیزیک مبتنی بر هستی‌شناسی"، "متافیزیک حضور" و "فراروایت" در دانشی که گفتمان حاکم در بستر آن مفسر بندی

۱. فصل سوم این نوشتار خلاصه‌ای از متن اصلی (پایان‌نامه) است که به پرسش‌ها، فرضیه‌ها و روش تحقیق اختصاص داشته است. هدف من از آوردن آن به صورت خلاصه در این نوشتار، به اشتراک گذاشتن خوانش و چشم‌اندازم از این روش‌ها برای علاقمندان به تحلیل متن و گفتمان است. در صورتی که شما این هدف را دنبال نمی‌کنید، پیشنهاد می‌کنم تنها به خواندن پرسش‌ها و فرضیه‌ها بخش اول و بخش دوم (روش تحلیل متن)، برای آشنایی و درک بیشتر فصل بعد بسنده کنید.

شده است، حضور دارد؟ در صورت حضور، این خصایص چه نقشی را در صورتبندی و تعریف عدالت، در متن قانون اساسی ج.ا.ا داشته‌اند؟

در رابطه با فرضیه‌های پژوهش دیدگاه مرسوم بر آن است که پژوهش اجتماعی باید توسط یک یا چند فرضیه هدایت شود و در تعریف، این فرضیه‌ها، تعمیم‌هایی موقتی هستند که باید به آزمون گذاشته شوند. این دیدگاه سنتی، پژوهشگر را ملزم می‌کند تا حدس بزند که داده‌ها ممکن است نشانگر چه چیزی باشند و سپس پژوهش، راستی این حدس را مورد آزمون قرار دهد.

نورمن بیلکی این دیدگاه را چنین نقد می‌کند که در آن پژوهشگر احساس اجبار می‌کند که حتماً چنین حدس‌هایی بزند حتی اگر چنین کاری بی‌معنا باشد و وحشت از ناکامی در اثبات فرضیه‌ها، همچون شمشیر دموکلس، بالای سر پژوهشگران، خصوصاً پژوهشگران تازه‌کار تاب می‌خورد. در این سنت، دشوار بتوان فهمید که یک "پرسش پژوهشی" چیست و چه نقشی برای آن متصوریم.

اما در سایر سنت‌های پژوهشی، فرضیه‌ها با آزادی بیشتر و کلی‌تر بیان می‌شوند و پذیرش یا رد آنها به شواهد کلی و فن بیان مربوط می‌شود تا به آزمون‌های معناداری در عمل. برخی از نویسندگان، پرسش‌های پژوهش و فرضیه‌ها را با هم یکی می‌دانند و می‌گویند: "ما تحقیق می‌کنیم تا پاسخی برای پرسش‌هایمان بیابیم" بنابراین برای انجام تحقیق باید با یک پرسش پژوهشی آغاز کنیم که می‌تواند پاسخی داشته باشد، این پرسش معمولاً به صورت فرضیه بیان می‌شود، اندیشه یا پیش‌بینی‌ای که پذیرای ابطال است.

بیلکی می‌گوید: فرضیه‌ها پاسخی موقتی به پرسش‌های "چرا" و گاهی به پرسش‌های "چگونه" اند. فرضیه‌ها بهترین حدس‌هایی هستند که ما درباره‌ی پاسخ‌ها می‌توانیم بزنیم. اما آنها برای پرسش‌های "چيست" مناسب نیستند، حدس و گمان درباره‌ی وضعیت‌های احتمالی امر واقع، چندان معنایی ندارد. پژوهش، خود پاسخی برای پرسش‌های "چيست" به دست خواهد داد و هیچ حدس و گمانی درباره‌ی آنچه کشف خواهد شد کوچکترین کمکی به ما نمی‌کند. فقط ممکن است پاسخ را به پیش‌داوری بیالاید. خصوصاً فرضیه در انواع استراتژی استفهامی دست‌کم در مراحل اولیه‌ی تحقیق به‌طور کلی نامناسب دانسته می‌شود. (نک: به: بیلکی، ۱۳۸۴) از این‌رو در نوشتار حاضر فرضیه‌هایی که در متن اصلی پایان‌نامه بر مبنای چارچوب نظری (فصل دوم) آمده است در قالبی کلی و آزادانه تهیه و تدوین شده‌اند.

- فرضیه‌ها:

۱- به نظر می‌رسد گفتمان حاکم در ضرورت مفصل‌بندی گفتمانی خود (برای دادن تعریفی به خود، آفرینش مشروعیت و بسیج سیاسی) با قرار دادن دال مرکزی "اسلام شیعی انقلابی" در کانون گفتمان خود، "دیگری" های خود را در قالب "اقلیت"، "اقلیت‌های شناخته‌نشده"، "غرب‌زده"، "غیرمتعهد"، "ضد دین و شریعت"، "طاغوتی"، "مستکبر"، "ضد انقلاب" و... بازنمایی کرده و از این طریق، "دیگری" های خود را در متن قانون اساسی از امکان دسترسی برابر به حقوق سیاسی، شهروندی و مواهب اجتماعی محروم ساخته است.

۱-۱ به نظر می‌رسد نیروها و مشارکین اصلی گفتمان سنت‌گرای ایدئولوژیک را طبقات متوسط سنتی، متوسط روحانی و پایین شهری تشکیل داده‌اند. این گفتمان پس از انقلاب با حضور اکثریت قاطع نمایندگان خود در مجلس خبرگان قانون اساسی، نقش اصلی را در تولید و تدوین قانون اساسی بازی کرده و با پیش‌بینی نهاد شورای نگهبان، تفسیر متن را نیز در انحصار خود قرار داد و می‌توان دانش‌زمینه‌ای این نیروها، طبقات و اقشار را در سنت، فقه شیعی و اسلام ایدئولوژیک جستجو کرد.

۱-۲ به نظر می‌رسد که گفتمان سنت‌گرای ایدئولوژیک "خود" را در ضدیت و تمایز از "دیگری" هایی مفصل‌بندی کرده است که می‌توان به دو دسته‌ی کلی زیر تقسیم کرد:

- "دیگری خارجی": شامل بلوک شرق (کشورهای کمونیستی) و بلوک غرب (کشورهای سرمایه‌داری و در راس آنها آمریکا)؛

- "دیگری داخلی": به‌طورعام شامل گفتمان‌های ملی‌گرا، غرب‌گرا و مارکسیستی در ایران است و به‌طور خاص شامل "دگر جنسیتی"، "دگر معرفتی" و "دگر سیاسی"؛ که نیروها و مشارکین اصلی این گفتمان‌ها را طبقات متوسط جدید و بالا تشکیل می‌دادند که دارای گرایش‌های ملی (ملی و یا ملی - مذهبی)، غربی (سکولاریستی، لیبرالیستی) و یا مارکسیستی بودند.

۲- به نظر می‌رسد دگرسازی و دگرستیزیِ گفتمانِ حاکم در متنِ قانونِ اساسی، ناشی از خصایصِ دانشی باشد که در آن هویت‌سازی و مفصل‌بندی شده است. حضورِ خصایصی چون "متافیزیکِ مبتنی بر هستی‌شناسی"، "متافیزیکِ حضور" و "فراروایت" در یک دانش به مثابه گفتمان، زبانی را برای تحلیل و طبقه‌بندی پدیده‌ها و راه و روشی را برای فهم و زیست در زندگی اجتماعی برمی‌سازد که برخی از انواع هویت‌ها و کنش‌ها را مشروع و ممکن و برخی دیگر از اشکالِ هویت و کنش‌ها را مستثنا و یا حذف می‌کند که این سوگیری با دسترسیِ برابرِ میان "خود" و "دیگری" به مواهب و حقوقِ شهروندی - عدالت به مثابه لحاظِ دیگری - همنشین نخواهد بود.

- روش‌شناسی تحقیق:

در این پژوهش از دو روشِ تحلیل انتقادی گفتمان (Critical Discourse Analysis) و بُن‌فکنی (Deconstruction) برای پاسخگویی به پرسش‌های پژوهش و رد یا اثبات فرضیه‌های آن سود جست‌ام. دلیل انتخاب این روش‌ها، قدرت تحلیلی و همپوشانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ی آنها با چارچوب نظری این نوشتار است که در فصل دوم درباره‌ی آن بحث شد. در ادامه و پس از آشنایی مختصر با روش تحلیل انتقادی گفتمان، به بُن‌فکنی و استفاده همزمان از این دو روش یا بینشِ فلسفی اشاره خواهیم کرد.

۱. تحلیل انتقادی گفتمان:

الف - روش تحلیل انتقادی گفتمان و تاریخچه‌ی آن:

بهرام‌پور در "مقدمه گردآورنده" کتاب "تحلیل انتقادی گفتمان" نورمن فرکلاف آورده است:

"تحلیل گفتمان (discourse analysis) یک گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ در پی تغییرات گسترده علمی - معرفتی در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، قوم‌نگاری، جامعه‌شناسی خرد، روانشناسی ادراکی و اجتماعی، شعر، معانی بیان، زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی علاقه‌مند به مطالعات نظام‌مند ساختار، کارکرد و فرآیندهای تولید گفتار و نوشتار ظهور کرده است. این گرایش به دلیل بین‌رشته‌ای بودن، خیلی زود به‌عنوان یکی از روش‌های کیفی در حوزه‌های مختلف علوم سیاسی، علوم اجتماعی، ارتباطات و زبان‌شناسی انتقادی مورد استقبال واقع شد." (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۷)

او در ادامه می‌گوید هرچند "تحلیل گفتمان" در زبان‌شناسی رشد یافت، اما در زبان‌شناسی متوقف نماند و در مدت نزدیک به دو دهه این گرایش از زبان‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی انتقادی به همت متفکرانی چون میشل فوکو، ژاک دریدا، میشل پشو، لاکلاو و موفه، فان دایک، فرکلاف و دیگر متفکران، وارد مطالعات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شد و شکل انتقادی به خود گرفت و این متفکران، تحلیل گفتمان را بیشتر در قالب "تحلیل انتقادی گفتمان" بسط و گسترش دادند.

تحلیل گفتمان گرایشی تحقیقی است و سعی دارد با مطالعه‌ی اثراتِ ظاهریِ گفتار، ساختارِ تولید و زمینه‌ی وقوعِ متن یا گفتار یعنی عواملِ بیرون از متن (بافتِ موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و غیره) به تحلیلی دست پیدا کند که رابطه‌ی بین تشکیل ایدئولوژی و تشکیل گفتار و تاثیرات آن بر ساختارها و کارگزاران اجتماعی را آشکار سازد.

تحلیل گفتمان، رویکردهای گوناگونی دارد که فرکلاف رویکرد انتقادی را از رویکرد توصیفی آن اینگونه متمایز می‌سازد که رویکرد غیرانتقادی در زبان‌شناسی و مطالعات پدیده‌های زبانی، صرفاً به بررسی توصیفی ساختار و کارکردِ اعمالِ گفتمانی محدود می‌شود اما "تحلیل انتقادی گفتمان" در بررسی پدیده‌های زبانی و اعمالِ گفتمانی به فرآیندهای ایدئولوژیک در گفتمان، روابطِ بین زبان، قدرت و ایدئولوژی، سلطه و قدرت و پیش‌فرض‌های دارای بار ایدئولوژیک در گفتمان که موجد تولید و بازتولید قدرت و سلطه و نابرابری می‌گردد، توجه می‌کند و عناصر زبانی و غیرزبانی را به همراه دانش‌زمینه‌ای کنشگران هدف و موضوع قرار می‌دهد.

رویکرد انتقادی مدعی است که گزاره‌های تلویحی طبیعی شده که منشی ایدئولوژیک دارند در گفتمان‌ها، فراوان یافت می‌شوند و این گزاره‌ها و

قضایا در تعیین جایگاه مردم به عنوان فاعلان اجتماعی نقش ایفا می کنند، این گزاره‌ها هم شامل جنبه‌هایی از معنای اندیشگانی اند (Ideational) و هم متضمن مفروضاتی درباره‌ی روابط اجتماعی (بینافردی) که شالوده‌ی اعمال تعاملی اند، و مردم عموماً از این مفروضات و گزاره‌های طبیعی شده بی‌خبرند و نمی‌دانند که چگونه آنها را در مورد ایشان به کار می‌برند و خود، آنها را چگونه در مورد دیگران به کار می‌بندند. به بیان کلی‌تر، رویکرد انتقادی در پی شناسایی و آشکارسازی تعین‌ها و تأثیرات اجتماعی گفتمان است که از دید مشارکین اجتماعی آن پنهان مانده است.

ب - سنت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی روش تحلیل انتقادی گفتمان:

هریک از استراتژی‌های پژوهشی (استقرایی، قیاسی، پس‌کاوی و استفهامی) که در جهت پاسخگویی به پرسش‌های پژوهش در نظر گرفته می‌شود دارای ریشه و شالوده‌های فلسفی و نظری متفاوتی هستند که شامل مفروضات و پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی درباره‌ی ماهیت واقعیت (ها) و مفروضات روش‌شناختی درباره‌ی چگونگی شناخت آن واقعیت (ها) است.

روش "تحلیل انتقادی گفتمان" را که روشی کیفی است، می‌توان در چارچوب استراتژی استفهامی گنجانده. نورمن بیلکی اذعان دارد که استراتژی استفهامی، در بردارنده‌ی مفروضات هستی‌شناسانه‌ای است که واقعیت اجتماعی را برساخته‌ی کنشگران اجتماعی تلقی می‌کند. "واقعیت" آفریده‌ی آنهاست و مستقل از فعالیت‌های اجتماعی آنها با یکدیگر وجود ندارد.

"واقعیت (های) اجتماعی" به منزله‌ی محصول فرآیندهایی در نظر گرفته می‌شوند که از طریق آنها، کنشگران اجتماعی همراه با یکدیگر به مذاکره و توافق درباره‌ی معانی کنش‌ها و وضعیت‌ها نائل می‌شوند. "واقعیت اجتماعی" مجموعه‌ی درهم پیچیده از معرفت دوسویه‌ایست که به صورت اجتماعی برساخته می‌شود این معانی و تفسیرها - معناها، نمادهای فرهنگی و نهادهای اجتماعی - روابط اجتماعی را هم تسهیل می‌کنند و هم به آن ساخت می‌دهند.

در مفروضات هستی‌شناسانه‌ی استراتژی استفهامی، "واقعیت اجتماعی" یک "شیء" نیست که ممکن است به طرق متعدد تفسیر شود، بلکه واقعیت اجتماعی چیزی جز همین تفسیرها نیست. این مفروضات هستی‌شناختی "نسبی‌گرا" این تصور را که واقعیت اجتماعی یکتایی وجود دارد به نفع این ایده رد می‌کند که واقعیت‌های اجتماعی متکثر و در حال تغییری وجود دارند که هیچ راه مستقل یا خنثایی برای اثبات "حقیقت" هیچ‌یک از آنها وجود ندارد. هر واقعیت اجتماعی ممکن است برای اهالی و ساکنان آن "واقعی" باشد.

دیدگاه تفسیرگرایان در مورد زندگی اجتماعی، بسیار متفاوت از پوزیتیویست‌ها و عقل‌گرایان انتقادی است. تفسیرگرایان در پی فهم دنیای اجتماعی هستند که مردم ایجاد کرده‌اند و از طریق فعالیت‌های مستمر خود آن را بازتولید می‌کنند. این واقعیت، متشکل از معناها و تفسیرهایی است که کنشگران اجتماعی به کنش‌های خود و دیگران، وضعیت‌های اجتماعی، اشیاء، محصولات طبیعی یا ساخته‌ی دست بشر نسبت می‌دهند.

در این چشم‌انداز کنشگران اجتماعی برای نیل به توافق درباره‌ی دنیای‌شان و دادن معنایی به آن، ناچارند فعالیت‌های‌شان را به صورت جمعی، تفسیر کنند و همین معانی هستند که در زبان جای می‌گیرند و به واقعیت (های) اجتماعی آنان شکل می‌دهند. البته این معانی خصوصی نیستند بلکه بین‌الذنه‌اند و اعضای هر جامعه‌ی معینی با تفاسیر و معانی مشترک خود، از طریق تعامل‌های مداوم آن را حفظ می‌کنند. (نک به: بیلکی، ۱۳۸۴)

از این رو پژوهشگر اجتماعی که از این چارچوب به جهان اجتماعی می‌نگرد می‌کوشد تا از رهگذر زبان (نوشتاری، گفتاری) روزانه، همین عقاید و اعمال هر روزه را که عادی و بدیهی و طبیعی پنداشته می‌شود دریابد و به صورتی مدون درآورد تا به فهم کنش‌ها نائل شود. (نک به: بیلکی، ۱۳۸۴)

هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی روش تحلیل انتقادی گفتمان نیز بر نوعی "هستی‌شناسی ضد ذات‌گرایانه" مبتنی است. این هستی‌شناسی مخالف این دیدگاه است که یک مرکز مستقل وجود دارد که به جامعه سامان داده و هویت آن را تعریف و تعیین می‌کند و خود مشمول فرآیند ساخت‌یابی نمی‌شود.

از سویی در این روش بر واقعیت (های) برساخته‌ی اجتماعی و زبانی بودن پدیده‌ها تأکید می‌شود و نه وجود فرازبانی حقیقی که می‌بایست "کشف" شوند. هدف اصلی نظریه‌ی گفتمان، تحلیل نحوه‌ی برساخته‌شدن اشکال گفتمانی است.

کیت نش می گوید در نظریه‌ی گفتمان، "بازنمایی"، جایگزین "معرفت‌شناسی" می‌شود و همین مطلب بیانگر ضدیت آن با معرفت‌شناسی است. در کانونِ نگرشِ مبتنی بر "بازنمایی"، مسئله آن است که "ادعاها چگونه ساخته می‌شوند؟" و نه "صادق بودن یا کذب بودن ادعاها". از این رو نظریه‌ی گفتمان یک نظریه‌ی ضد معرفت‌شناسی است و این به معنای بی‌توجهی به "دانش" یا "حقیقت" نیست بلکه بیشتر به این معناست که به ساخت اجتماعی ادعاهای معرفتی و اینکه چگونه این ادعاها به اعمال قدرت پیوند خورده‌اند توجه می‌شود. از این رو واکاوی صادق بودن دانش در کانون توجه قرار ندارد بلکه هدف اصلی، مطالعه و فهم این موضوع است که چگونه دانش به‌گونه‌ای اجتماعی و سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، خواه صادق، خواه کاذب (نش، ۱۳۸۰: ۵۲).

هرچند گفتمان‌کاوان و پسامدرنیست‌ها، مجموع‌الجزایری هستند که از یکدستی نظری مشخصی برخوردار نیستند اما با تساهل می‌توان جدول زیر را که "کالین‌های" در کتاب خود تحت عنوان هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پست‌مدرنیسم آورده است، به‌عنوان شاخصه‌های اصلی مداخل شناخت نظریه‌ی گفتمان آورد:

هستی‌شناسی	شناخت‌شناسی	روش‌شناسی
در بیرون چه چیزی برای شناختن وجود دارد؟	چه شناختی (امیدوار باشیم) درباره‌ی آن بدست آوریم؟	چگونه می‌توانیم به آن شناخت دست پیدا کنیم؟
<p>هستی‌شناسی تفاوت:</p> <ul style="list-style-type: none"> - جهان به صورت‌های متفاوت تجربه می‌شود. - این تجربه‌ها از لحاظ فرهنگی و زمانی خاص هستند. - این تجربه‌ها واحد و بی‌همتا هستند. - آنها با فرایندهای عام پیوند ندارند و نموده‌های آنها هم نیستند. 	<p>تردیدگرایی شناخت‌شناسانه:</p> <ul style="list-style-type: none"> - مواضع متفاوت فاعل شناسا، ادعاهای شناختی متفاوتی را شکل می‌دهند. - شناخت، دیدگاه‌مبناست و دیدگاه‌های متفاوت قیاس‌ناپذیرند. - ادعاهای حقیقت‌گویی را نمی‌توان به صورت تجربی ارزیابی کرد. - پافشاری بر ادعای حقیقت‌گویی، تعصب‌آمیز و ماهیتا تمامیت‌خواه است. 	<p>روش‌شناسی واسازانه:</p> <ul style="list-style-type: none"> - تردیدگرایی روش‌شناسانه مانع از ادعاهای حقیقت‌گویی گزاف می‌شود. - دیدگاه‌های مدرنیستی همچنان فرض می‌کنند که در دسترسی به واقعیت، جایگاهی ممتاز دارند؛ این فرض، دفاع‌ناپذیر و دارای آثار بالقوه‌ی دیکتاتوری است. - فنون واسازانه می‌توانند چنین فراروایت‌های خطرناکی را از طریق جلب کردن توجه به "دیگری" های به حاشیه‌رانده شده، دچار اختلال و بُن‌کنی کنند.

(ج) مفروضات روش تحلیل گفتمان:

پیش‌فرض‌ها و مفروضات تحلیل گفتمان که از برآیند قواعد تحلیل متن، هرمنوتیک، نشانه‌شناسی، مکتب انتقادی، مکتب بُن‌فکنی، روانکاوی مدرن و دیدگاه فوکو در دیرینه‌شناسی و تبارشناسی‌اش شکل گرفته عبارتند از:

۱. انسان‌های مختلف، به متن یا گفتار واحد، متفاوت نگاه می‌کنند. یعنی انسان‌های مختلف از متن واحد، برداشت یکسان و واحدی ندارند.

۲. "خواندن" (برداشت و تفسیر از متن) همیشه نادرست خواندن (برداشت دیگرگونه از متن) است.

۳. متن را بایستی به‌عنوان کل معنادار نگریم و این معنا لزوماً در خود متن نیست.

۴. هیچ متن خنثی یا بی‌طرفی وجود ندارد، متن‌ها دارای بار ایدئولوژیک‌اند.

۵. نحو متن نیز معنادار است، چون نحو دارای معانی اجتماعی و ایدئولوژیک است و این معانی در جای خود به عواملی که دال‌ها را می‌سازند

نظیر: رموزها، بافت‌ها، مشارکت‌ها و تاریخ‌های مختلف وابسته‌اند.

۶. معنا، همان قدر که از متن ناشی می‌شود، از بافت یا زمینه‌ی اجتماعی و فرهنگی نیز تاثیر می‌پذیرد.
۷. هر متنی در زمینه‌ها و موقعیت خاصی تولید می‌شود. از این رو رنگِ راوی را همیشه بر خود دارد.
۹. هر متنی به یک منبع قدرت یا اقتدار (نه لزوماً سیاسی) مرتبط است.
۱۰. گفتمان سطوح و ابعاد متعدد دارد؛ یعنی نه یک سطح گفتمانی وجود دارد و نه یک گفتمان (فرکلاف، ۱۳۷۹).

د - اهداف روش تحلیل انتقادی گفتمان:

- با توجه به این مفروضات می‌توان اهداف تحلیل گفتمان را، آنگونه که بهرام‌پور در کتاب "درآمدی بر تحلیل گفتمان" ذکر کرده است، اینگونه برشمرد:
۱. نشان دادن رابطه‌ی بین نویسنده، متن و خواننده
 ۲. روشن ساختن ساختار عمیق و پیچیده‌ی تولید متن، یعنی "جریان تولید گفتمان"
 ۳. نشان دادن تاثیر بافت متن (واحد‌های زبانی، محیط بلافصل مربوطه و کل نظام زبانی) و بافت موقعیتی (عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و شناختی) بر روی گفتمان
 ۴. نشان دادن موقعیت و شرایط خاص تولیدکننده‌ی گفتمان (شرایط تولید گفتمان)
 ۵. نشان دادن بی‌ثباتی معنا؛ یعنی معنا همیشه در حال تغییر است، هرگز کامل نیست و هیچ‌وقت به‌طور کامل درک نمی‌شود.
 ۶. آشکار ساختن رابطه‌ی بین متن و ایدئولوژی. تحلیل گفتمان از بدو پیدایش همواره درصدد بوده است تا نشان دهد که هیچ متن یا گفتار و نوشتاری بی‌طرف نیست بلکه به موقعیتی خاص وابسته است. این امر ممکن است کاملاً ناآگاهانه و غیرعمدانه نیز باشد.
 ۷. و هدف عمده‌ی تحلیل گفتمان این است که تکنیک و روش جدیدی را در مطالعه‌ی متون، رسانه‌ها، فرهنگ‌ها، علوم، سیاست، اجتماع و... بدست دهد. مبادی فکری این روش، همان پیش‌فرض‌های پسامدرن هستند. (نک به: بهرام‌پور، ۱۳۷۸)
- در نهایت می‌توان اصول و ویژگی‌های تحلیل گفتمان را اینگونه بیان کرد:

"... نفي موضع استعلایی در اندیشه، نفي نظریه‌ی بازتاب در معرفت‌شناسی، نفي تمایزهای به ظاهر بنیادی در اندیشه، نفي روایت‌های کلان مثل توسعه و ترقی، نفي سوژه‌ی خودمختار و علت غایی، نفي اوصاف ذاتی بشر به شیوه‌ی عقل‌گرایی دکارتی، نفي وحدت و قطعیت، تاکید بر خصلت تاریخی عقل و معرفت،... تعیین‌کنندگی گفتمان‌ها و کردارها و... انکار دستیابی به حقیقت، ... کشیده شدن پرده‌ی زبان بر واقعیت، زبانی بودن عقل، عدالت و حقیقت... ایجاد هویت با غیریت‌سازی، مرکزیت‌زدایی... نفي قطعیت‌های اخلاقی، تکرر در حوزه‌های مختلف اجتماعی،... تاریخی و گفتمانی دیدن پدیده‌ها، ناتوانی علوم اجتماعی در بازنمایی تاریخ و جهان، پیش‌داوری در علوم اجتماعی، نفي ارزش‌های جهاشمول، تبدیل شدن همه‌چیز به گفتمان و تاریخ‌مندی آن، رابطه‌ی دو سویه‌ی متن و زمینه، نسبت معنای واژه‌ها در گفتمان، تابعیت معرفت نسبت به قواعد گفتمانی، بی‌بنیادی متافیزیک، قراردادی بودن رابطه‌ی دال و مدلول، ..." (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۶۴)

ه - دلایل، ضرورت و اهمیت استفاده از روش تحلیل انتقادی گفتمان:

تحلیل انتقادی گفتمان بر آن است که تحلیل دقیق متون باید به جزیی مهم از تحلیل‌های علمی و اجتماعی کُل اَعمال و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی تبدیل شود. تحلیل "متن" بهتر از هر روش دیگری می‌تواند فرایندهای اجتماعی را به هر شکلی که پدیدار می‌شوند با همه پیچیدگی‌شان، تناقض‌شان، ناکاملی‌شان، و سرشت اغلب به‌هم‌ریخته‌شان توضیح دهد. البته نباید فراموش شود که تحلیل گفتمان متن‌های گفتاری و نوشتاری باید

بر تحلیل‌های نظام‌مند بافت اجتماعی‌شان منطبق باشد.

فرکلاف به چهار دلیل معتقد است که باید به تحلیل متن، در چارچوب تحلیل گفتمان به‌عنوان بخشی از مجموعه‌های روش‌شناختی علوم اجتماعی توجه بیشتری شود:

دلیل نظری: ساختارهای اجتماعی که در مرکز توجه بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی قرار دارد با عمل اجتماعی (که مورد توجه خاص تحلیل اجتماعی "خرد" است) رابطه‌ای دیالکتیکی دارد به گونه‌ای که ساختارهای اجتماعی، هم شرط و منشا عمل اجتماعی‌اند و هم ساخته‌ی آن؛ لذا باید یادآوری کرد که متن‌ها یکی از شکل‌های مهم عمل اجتماعی‌اند. نکته‌ی مهم دیگر آنکه غالباً و به غلط، زبان به مثابه واسطه‌ای شفاف و خنثی فرض می‌شود بنابراین "کار" اجتماعی و ایدئولوژیکی که زبان در تولید و بازتولید و انتقال ساختارها، روابط و هویت‌های اجتماعی انجام می‌دهد معمولاً "مغفول" می‌ماند.

دلیل روش‌شناختی: متن‌ها منابع اصلی شواهدی هستند که ادعای ما درباره‌ی ساختارها، روابط و فرآیندهای اجتماعی بر مبنای آنها شکل می‌گیرند. شواهدی که ما برای این مفاهیم و ساخت‌ها در دست داریم از اشکال گوناگون عمل اجتماعی و از جمله متن‌ها به دست می‌آیند.

دلیل تاریخی: متن‌ها نمودارهای حساس فرآیندها، حرکت‌ها و گوناگونی‌های اجتماعی‌اند و تحلیل متن می‌تواند شاخص‌های کاملاً مناسبی برای تغییرات اجتماعی به دست دهد. متن‌ها برای فرآیندهای جاری همچون تعریف مجدد روابط اجتماعی، بازسازی هویت‌های اجتماعی و انواع اشکال خود، یا بازسازی دانش و ایدئولوژی، شواهدی فراهم می‌آورند.

دلیل سیاسی: خصوصاً به آن دسته از گرایش‌های علوم اجتماعی که اهداف انتقادی دارند مربوط می‌شود. سلطه و کنترل اجتماعی بیش از پیش از طریق متن‌ها اعمال می‌شود بنابراین، تحلیل‌های متنی، به‌عنوان بخشی از تحلیل انتقادی گفتمان، منبع سیاسی مهمی است. (فرکلاف، ۱۵۶: ۳۷۹-۱۵۴)

همچنین در تحلیل متون، در چارچوب تحلیل انتقادی گفتمان از تحلیل‌های زبان‌شناختی و بینامتنی استفاده می‌شود. تحلیل زبان‌شناختی دامنه‌ای بسیار گسترده دارد که علاوه بر سطوح متعارف آن (نظیر واج‌شناسی، دستور زبان تا حد تحلیل جمله و واژگان و معناشناسی) مسائل فراتر از حد جمله در متن را نیز تحلیل می‌کند و تحلیل بینامتنی نشان می‌دهد که متن‌ها چگونه از نظم‌های گفتمانی به نحوی گزینش‌گرایانه استفاده می‌کنند یعنی ترکیب خاصی از روش‌های قراردادی شده (نظیر ژانرهای ادبی یا هنری، گفتمان‌ها، روایت‌ها و غیره) که در شرایط خاص اجتماعی در دسترس تولیدکنندگان و مفسران متون قرار دارد. تحلیل بینامتنی، ما را متوجه این نکته می‌سازد که متن‌ها، وابسته به تاریخ جامعه‌اند.

نقش گفتمان‌کاوی انتقادی:

روش‌های گوناگون پژوهشی، همچون استقرایی، قیاسی، پس‌کاوی و استفهامی با توجه به سنت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خود، نقش‌ها و مواضع متفاوت و گاه متعارضی از انفصال تا آمیختگی کامل را برای پژوهشگر اجتماعی قائل می‌شوند. همان‌طور که نورمن بیلیکی در کتاب "طراحی پژوهش‌های اجتماعی" اشاره می‌کند، در استراتژی استقرایی استدلال می‌شود که پژوهشگر باید موضع "مشاهده‌گر منفصل" را اتخاذ کند و از تعقیب ارزش‌های شخصی یا تعهدات سیاسی پرهیز کند. در این رویکرد پژوهشگر یک مشاهده‌گر و ناظر بی‌طرف فرض می‌شود، به خصوص در فرآیند جمع‌آوری داده‌ها، چرا که استدلال می‌شود ارزش‌ها و ترجیحات پژوهشگر می‌تواند عینیت پژوهش و ارزشمند بودن نتایج آن را تهدید کند. لذا انفصال پژوهشگر برای تولید معرفت، الزامی است.

در استراتژی قیاسی، انفصال پژوهشگر از ارزش‌ها و تعهداتش برای تولید معرفت، یک آرمان است و بر آن تاکید می‌شود، اما با این تفاوت که این رویکرد می‌پذیرد که فرهنگ که شامل زبان، دانش و تجربه‌ی پیشین است، گردآوری بدون پیش‌فرض داده‌ها را غیرممکن می‌سازد و به حتم مشاهده، بار نظری دارد.

اما در استراتژی پژوهش استفهامی، دیدگاه‌های بسیار متفاوتی درباره‌ی نقش پژوهشگر اتخاذ می‌شود. این نقش‌ها عبارتند از "مشاهده‌گر همدل (Empathetic Observer)" که در این موضع، پژوهشگر می‌خواهد به نوعی از عینیت برسد، اما بر این نکته پافشاری می‌کند که برای پژوهشگران

ضروری است که بتوانند خود را به جای کنشگران اجتماعی بگذارند چرا که فقط با درک معناهای ذهنی مورد استفاده‌ی کنشگران اجتماعی است که کنش‌های آنها را می‌توان فهمید، این موضع را عموماً تفهیم (Verstehen) می‌نامند.

این موضع را که در تقابل با موضع نخست - مشاهده‌گر منفصل - است می‌توان به قول هابرماس "توهم عینی‌گرایی" نامید که به شکل موضعِ سومی بسط می‌یابد که آن را "گزارشگر وفادار (Faithful Reporter)" می‌نامند. در این موضع، هدف پژوهشگر آن است که روش زندگی مردم را طوری گزارش کند که به شرکت‌کنندگان تحقیق اجازه داده شود "به زبان خود سخن بگویند". در این موضع، پژوهشگر ناچار است در اعماق زندگی مردم مورد مطالعه فرو رود تا معانی آن را دریابد. این موضع را عموماً "طبیعت‌گرایی" نیز می‌نامند چرا که پدیده‌های اجتماعی را در حالت طبیعی آنها مطالعه می‌کند و پژوهشگر ملزم است به پدیده‌های مورد مطالعه وفادار بماند و فقط گزارش‌هایی به دست دهد که کنشگران اجتماعی بتوانند خود و دیگران را در آن بازشناسند و اگر کنشگران نتوانند خود و دیگران را در تعابیر دانشمندان اجتماعی بازشناسند در واقع این تعبیرها، جهان اجتماعی کنشگران را تحریف کرده‌اند.

موضع چهارم، که ایده‌ی انفصال را نفی می‌کند و بسط موضع سوم است، موضعی است که در آن پژوهشگر "میانجی زبان‌ها (Mediator of Languages)" است. میانجی زبان‌های عامیانه‌ی روزمره با زبان علوم اجتماعی. از این منظر مطالعه‌ی حیات اجتماعی، مشابه مطالعه‌ی یک متن است و این مستلزم عمل تفسیر از سوی خواننده‌ی متن است. پژوهشگر به صورت فعال بر مبنای تعبیری که شرکت‌کنندگان زیست-جهان دارند، تعبیری بر می‌سازد و فرایند برساختن این تعبیر یک فرآیند خنثی نیست.

پژوهشگران ناچارند در تفاسیرشان چیزی از خود مایه بگذارند و از سویی موقعیت اجتماعی، جغرافیایی و تاریخی و همچنین علایق پژوهشگر، بر ماهیت تعبیر و تفسیر برساخته‌ی او اثر می‌گذارد، پس عینیت منفصل، غیرممکن دانسته می‌شود، چون صدای پژوهشگر و نویسنده همواره در تعبیر و تفسیر وی حاضر است.

موضع پنجم به نظریه‌ی انتقادی مربوط می‌شود و طی آن پژوهشگر در نقش یک "شریک - اندیشمند" ظاهر می‌شود که درگیر رهایی مردم از هر نوع ستمی است که تجربه می‌کنند. در این موضع، رابطه‌ی "شریک - اندیشمند" با موضوع، رابطه‌ی ذهن با هم‌قطار است و رابطه با واقعیت‌هایی که به صورت اجتماعی برساخته شده‌اند، یک فرآیند گفتگویی است و نه همانند شناختی که در علوم طبیعی، ویژگی "تک‌گویی" داشته باشد که در آن پژوهشگر به‌عنوان مشاهده‌گری منفصل با دستکاری فنی برخی از جنبه‌های طبیعت، معرفتی را حاصل کند و رابطه‌اش با موضوع، رابطه‌ای ذهن - عین باشد.

صورت دیگری از موضع پنجم، مربوط می‌شود به پژوهش‌های فمینیستی که شامل جانبداری آگاهانه‌ای است برای رهایی زنان، که در آن نه تنها پژوهشگر در مبارزه‌ی زنان شرکت می‌جوید بلکه از طریق آن هم خود آگاه می‌شود و تغییر می‌یابد و هم نقش آگاهی‌بخشی برای کسانی را برعهده می‌گیرد که تحت پژوهش هستند. آگاهی‌بخشی به معنای آموزش درک تناقض‌ها و تعارضات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و اقدام علیه عناصر ستمگرانه‌ی واقعیت است.

در نهایت موضع ششم که تلفیقی از موضع چهارم و پنجم است "گفتگوی روایتگر" نامیده می‌شود که دیدگاهی پست‌مدرن به نقش پژوهشگر است. در این نگاه، پژوهشگر کنشگر دیگری در متن اجتماعی مورد پژوهش قلمداد می‌شود. پژوهشگر پست‌مدرن، به‌جای آنکه "متخصص" منفصل باشد یا یک "مشاهده‌گر همدل" یا "گزارشگر وفادار"، عناصری از مواضع "میانجی زبان‌ها"، "شریک - اندیشمند" و "آگاهی‌بخش" را در خود دارد و می‌کوشد تاثیر پژوهشگر را به‌عنوان مولف بر محصول کاهش دهد و اجازه دهد مجموعه‌ای از "صدا"ها به گوش برسد و سعی می‌کند سوگیری صاحب‌نظرانه‌ی خود را به حداقل برساند و اجازه دهد اهالی تا حد امکان به زبان خودشان سخن بگویند. هدف این است تا به‌جای صدایی واحد، چندین صدا به گوش برسد تا سوگیری و تحریف کاهش یابد.

در مورد گفتمان کلوان انتقادی نیز باید به این مطلب اشاره کرد که آنها عموماً موضع خود را در ارتباط با نقش پژوهشگر (گفتمان کلوان) از تلفیق عناصری از مواضع "میانجی زبان‌ها"، "شریک - اندیشمند" و "آگاهی‌بخش" برمی‌گزینند. البته قابل ذکر است که تمامی گفتمان کلوان انتقادی،

یکسانی هستی‌شناختی و روش‌شناختی کاملی با پسامدرنیست‌ها و حتی با خود ندارند. برخی از این گفتمان‌کاوان با تکیه بر عقل انتقادی و برگزیدن موضعی سیاسی و اخلاقی به نقدِ گفتمانِ مورد مطالعه‌ی خود پرداخته و خواهان تغییر هستند. تا آنجا که یکی از این گفتمان‌کاوان برجسته در کتاب "مطالعاتی در تحلیل گفتمان" چشم‌انداز خود از نقش یک گفتمان‌کاو را به این شرح بیان می‌کند:

"... به عقیده‌ی ما، گفتمان‌کاوی انتقادی، اساساً باید به ابعادِ گفتمانیِ سوءاستفاده از قدرت و بی‌عدالتی و نابرابری ناشی از آن بپردازد... کانونِ این تلاش نظری، تحلیلِ روابطِ پیچیده‌ی بینِ سلطه و گفتمان است برخلاف دیگر گفتمان‌کاوان، گفتمان‌کاوان انتقادی (باید) موضع اجتماعی-سیاسی شفاف‌تری اتخاذ کنند: آنها نظرات، نگرش‌ها، اصول و اهداف‌شان را از بطنِ رشته‌شان و هم به‌طور وسیعی از متنِ جامعه به‌دست می‌آورند. کارِ تحلیلگرانِ انتقادی در حقیقت و نهایتاً کاری سیاسی است، هرچند در تمام مراحلِ تکوینِ تحقیق و تحلیلِ نظری اینگونه نباشد. آنها از طریقِ درکِ انتقادیِ درصددِ تغییرِ اوضاع هستند. رویکرد این گفتمان‌کاوان حتی‌المقدور معطوف به اشخاصی است که بیشترین رنج را از سلطه و نابرابری می‌برده‌اند... یکی از معیارهای کار این گفتمان‌کاوان، اتحاد و همبستگی با آنهاست که شدیداً به اتحاد نیازمندند. مسائل آنها، مسائل واقعی است، مسائل مبرمی که زندگی، رفاه و بهزیستی بسیاری را تهدید می‌کند و نه مسائل جزئی‌ای که توصیف‌کننده‌ی ساختارِ گفتمان است و نه مشکلاتِ قدرتمندان... گفتمان‌کاوان انتقادی در چنین حالتی باید هم در مقامِ دانشمندانِ اجتماعی و سیاسی و هم در مقامِ منتقدان و فعالان سیاسی - اجتماعی عمل کنند.

... به عبارت دیگر، گفتمان‌کاوی انتقادی آشکاراً "تجویزی" است: بدین معنی که هر نقدی بر اساس پیش‌فرض‌های یک اخلاقِ کاربردی تعریف می‌شود... تحلیل‌گر انتقادی گفتمان نمی‌تواند در جایگاهِ ناظرِ بی‌تفاوت، بی‌طرف یا خنثی قرار بگیرد. محققانِ انتقادی نباید نگرانِ منافع یا دیدگاه‌های صاحبانِ قدرت باشند...

با چنین نگرشی، ما می‌توانیم اندیشه‌مان را درباره‌ی چگونگی بازتولیدِ گفتمانیِ قدرت و سلطه تدوین کنیم... علاوه بر توسلِ مادی به زور برای کنترلِ مستقیمِ اعمال (مانند خشونت پلیس علیه تظاهرکنندگان و یا خشونت مردان علیه زنان)، در دنیای "جدید"، قدرتِ موثرتر، قدرتِ "شناختی" است و این شکل از قدرت را افراد [گروه‌های مسلط] با شیوه‌های ترغیب، تظاهر، دخل و تصرفِ اعمال می‌کنند تا اذهانِ دیگران را بر اساسِ منافع خود تغییر دهند. در همین جاست که گفتمان و گفتمان‌کاوی انتقادی وارد عمل می‌شود: مهار و کنترلِ اذهانِ دیگران، اساساً یکی از کارکردهای نوشتار و گفتار است. اما باید توجه داشت که مهار و کنترلِ اذهان همیشه با دستکاری‌های بی‌پرده و صریح صورت نمی‌گیرد بلکه برعکس، سلطه ممکن است از طریقِ اشکالِ ظریف، روزمره و معمولِ نوشتار و گفتاری که "طبیعی" و "کاملاً" مقبول" به نظر می‌آیند اعمال و بازتولید شود. از این‌رو، گفتمان‌کاوی انتقادی نیز باید بر راهبردهای گفتمانی‌ای که کنترل را مشروع می‌سازند و نظمِ اجتماعی و به ویژه روابطِ نابرابر را طبیعی جلوه می‌دهند، متمرکز شود...

گفتمان‌کاوی انتقادی دقیقاً به مطالعه‌ی سوءاستفاده از قدرت، علاقمند است: سوءاستفاده از قدرت عبارت است از نقضِ قوانین و اصولِ دموکراسی، برابری و عدالت توسط کسانی که اعمالِ قدرت می‌کنند... بسیاری از اشکالِ کم‌وبیش ظریفِ سلطه که دائمی و مستمر به نظر می‌رسند و تا زمانی که مورد اعتراض واقع نشوند، طبیعی جلوه می‌کنند... در موردِ سلطه‌ی مردان بر زنان، سلطه‌ی سفیدپوستان بر سیاه‌پوستان و سلطه‌ی ثروتمندان بر فقرا، مساله به همین شکل بوده و هست... (دایک، ۱۳۸۲: ۱۸۸-۱۸۲)

همان‌طور که در بیان فان دایک خواندید گفتمان‌کاوان انتقادی به نحوی فعالانه درگیر موضوع مورد بررسی‌شان می‌شوند، موضوعاتی چون قدرت،

سلطه و نابرابری که در گفتمان نمود پیدا می‌کنند و یا بازتولید می‌شوند.

به زعم او گفتمان کاوان انتقادی، موضع سیاسی و اجتماعی خود را به صراحت بیان می‌کنند و از طریق تحلیل انتقادی گفتمان، از روابط سلطه پرده بر می‌دارند و یا آن را به چالش می‌کشند. گفتمان کاوان انتقادی، توجه خود را صرفاً به رشته‌ی خود و نظریه‌ها و الگوهای آن معطوف نمی‌دارند، بلکه بیشتر به مسائل مهم اجتماعی توجه می‌کنند لذا بیشتر کار آنها موضوع-محور است تا نظریه-محور، در کار آنان، تجزیه و تحلیل، توصیف و نظریه‌سازی خصوصاً تا جایی که به کار فهم و نقد نابرابری‌های اجتماعی بیاید، نقش مهمی ایفا می‌کند. نابرابری‌هایی که مبنای جنسیتی، قومی، طبقاتی، اصل و نسبی، مذهبی، زبانی و ... دارند. این معیارها تفاوت میان افراد را مشخص و تعریف می‌کنند. هدف نهایی گفتمان کاوان انتقادی، صرفاً علمی نیست، هدف آنها سیاسی و اجتماعی است آنان خواهان تغییر هستند و در این حالت، گفتمان کاوی شکل انتقادی به خود می‌گیرد.

این دست از گفتمان کاوان تاکید می‌کنند که همیشه ممکن یا مطلوب نیست که میان گفتمان کاوی در مقام یک کار تخصصی، علمی و آزاد از ارزش‌گذاری از یک سو و پرداختن به نقد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی از سوی دیگر تمایز دقیقی قائل شد. آنان مدعی‌اند که یک محقق نمی‌تواند بی‌آنکه موضعی اخلاقی در برابر گفتمان نژادپرستانه داشته باشد، آن را بررسی کند یا یک جامعه‌شناس نمی‌تواند قیام دهقانان استثمار شده را، بی‌آگاهی از ماهیت ستمی که بر آنها رفته و بی‌آگاهی از مشروعیت مقاومت‌شان مطالعه کند.

۲. بُن‌فکنی (Deconstruction) به مثابه‌ی روش^۲:

علاوه بر استفاده از روش تحلیل انتقادی گفتمان در تحلیل متن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به صورت همزمان از رویکرد بن‌فکنی نیز سود جستیم. بینش بن‌فکنی در علوم سیاسی می‌تواند ابزار مناسبی را علیه مشروعیت فراروایت‌ها در حکومت‌های تمامیت‌گرا در اختیار پژوهشگران قرار دهد. روایت‌هایی که می‌کوشند تا پیرامون یک دال متعالی خود را در قالب روایتی نجات‌بخش برای همه/جا/همه‌کس/همیشه، بازنمایی کنند تا از این طریق به طرد و یا حذف سایر صداها در جامعه اقدام کنند.

از سویی بُن‌فکنی فرصتی را برای پادگفتمان‌ها فراهم می‌آورد تا فضای حاکم را به نفع حضور خود بگشایند، چرا که بُن‌فکنی بر هر نوع مرکز به‌عنوان حضوری حقیقی و یگانه و هر نوع دوانگاری متضادی که جامعه را سلسله‌مراتبی می‌کند می‌شورد و بر آن است تا سلطه‌ی تاریخی "خود" بر "دیگری" را از میان بردارد.

صادق حقیقت اشاره می‌کند که دریدا با طرح بُن‌فکنی نشان می‌دهد که چگونه گفتمان‌های استعلایی از درون آسیب‌پذیرند و موجودیت و هویت خود را مدیون غیریت و تقابل با دیگری هستند. دریدا برای برهم زدن "متافیزیک حضور"، یا به عبارت دیگر تقابل‌های دوتایی، از بُن‌فکنی سود می‌جوید... و در چتر این بینش از فعالیت متنی و زبانی، به امر سیاسی، اخلاقی و عدالت اجتماعی روی می‌آورد. در فصل دوم این نوشتار به تفصیل بیشتری درباره‌ی بُن‌فکنی نوشته‌ام و در اینجا تنها از زاویه‌ی روش‌شناسانه و دلایل همزمانی استفاده‌ی آن در کنار روش تحلیل انتقادی گفتمان خواهیم نوشت.

از آنجا که رویکرد بُن‌فکنی الگو و متد مشخصی ندارد، نمی‌توان آن را در قالب یک روش با مختصات خاص به کار برد "... دریدا در نامه‌ای به دوستی ژاپنی معتقد است بُن‌فکنی نه یک روش است و نه می‌تواند به یک روش بدل شود" (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۱۵) اما اهمیت این رویکرد به نقل از پژوهشگران آن است که بُن‌فکنی در کنار دیگر روش‌های پسامدرن، می‌تواند به پژوهشگر کمک کند تا تاریخ اندیشه - به ویژه تاریخ اندیشه سیاسی - را بهتر بشناسد و یا به بیان کالین‌های که آن را روش می‌خوانند: "این روش‌شناسی، در واقع رشته فنونی را در اختیار پست‌مدرنیست‌ها قرار می‌دهد تا ضدیت خود را با دوگانه‌باوری‌های سلسله‌مراتبی نشان دهند" (های، ۱۳۸۵: ۳۷۲)

اهداف مشترک و تفاوت‌های میان تحلیل انتقادی گفتمان و رویکرد بُن‌فکنی:

- هر دو رویکرد با رجوع به متون و گفتار دست به تحلیل می‌زنند.

۲. در فصل دوم به تفصیل بیشتری از بُن‌فکنی نوشته‌ام و در اینجا تنها در جایگاه روش در همنشینی با روش تحلیل انتقادی گفتمان و شباهت و تفاوت‌های آن نوشته‌ام.

- هر دو رویکرد خواستار آشکارسازی پدیده‌های ذهنی و عینی هستند که به صورتی پنهان بر ساختارها و کنش کنشگران تاثیر می‌گذارند. هم تحلیل انتقادی گفتمان، سعی بر آن دارد تا ایدئولوژی‌های سلطه را که خود را در قالب گزاره‌های طبیعی بازنمایی می‌کنند و ردپای صاحبان منافع شان را پنهان می‌کنند، آشکار سازد و علیه طبیعی‌شدگی شان اقدام کند و هم بُن‌فکنی قصدِ کنار زدنِ "متافیزیک حضور"ی را دارد که دگرستیز است. یعنی اقدام علیه هر بنیان یا اصلی که خود را در قالبی الهی، طبیعی و عقل سلیم و... بازنمایی می‌کند.

- مساله‌ی هر دو رویکرد حاشیه‌نشینی است (افراد، گروه‌ها، طبقات، اصناف و گرایش‌هایی و... که به واسطه‌ی گروه، طبقات، اصناف و گرایش‌های صاحبِ قدرت طرد یا حذف می‌شوند). لذا تمرکز نظری هر دو رویکرد بر نابرابری است که مبنای جنسیتی، قومی، طبقاتی، اصل و نسبی، مذهبی، نژادی، زبانی و... دارند و به نقد معیارها و اصول عقل سلیمی می‌پردازند که به صورتی ایدئولوژیک، تفاوت میان افراد را مشخص و تعریف می‌کنند. از این جهت، موضوع مورد بررسی‌شان، موضوعاتی چون قدرت، سلطه و نابرابری است که در گفتمان‌ها نمود پیدا می‌کنند و یا بازتولید می‌شوند. از این رو نفی هژمونی و سلطه از اهداف هر دو رویکرد است.

- اما در مورد تفاوت میان این دو رویکرد باید اشاره کرد که بُن‌فکنی بیشتر بر جنبه‌های فلسفی و هستی‌شناختی تکیه دارد ولی رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان بر تحلیل‌های زبان‌شناختی و جامعه‌شناختی تکیه می‌کند.

- تحلیل انتقادی گفتمان کمابیش از روشِ نظام‌مندی در تحلیل متن برخوردار است، اما بُن‌فکنی از گزاره‌ها و ادبیات فلسفی برای تحلیل متن سود می‌جوید و فاقد روشی منسجم است.

در فصل بعد با استفاده‌ی متناوب و همزمان از دو رویکرد بُن‌فکنی و تحلیل انتقادی گفتمان به تحلیل متن قانون اساسی جمهوری اسلامی خواهیم پرداخت و در مقام پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و رد و اثبات فرضیه‌های این نوشتار بر خواهیم آمد.

بخش دوم (روش تحلیل متن)

تحلیل متن "قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" در این نوشتار با پیروی از روش نورمن فرکلاف در تحلیل انتقادی گفتمان که شامل سه مرحله‌ی وابسته به یکدیگر است، صورت خواهد پذیرفت از این‌رو آشنایی با این مراحل به خواننده‌ی این نوشتار درک بهتری از تحلیل متن در فصل بعد خواهد داد.

۱. توصیف متن (آشکارسازی گزاره‌ها و مواضع ایدئولوژیک در متن)

۲. تفسیر (نشان دادن تعامل بین متن و بافت)

۳. تبیین (تاثیر دو سوبه‌ی ساختارها بر گفتمان و گفتمان بر ساختارها)

- مرحله اول: توصیف متن چیست؟

این مرحله با تمرکز بر واژه‌ها، وجوه دستوری و تحلیل زبان‌شناختی متن، به جستجوی ارزش‌های "تجربی"، "بیانی" و "رابطه‌ای" موجود در متن می‌پردازد. ارزش‌هایی که فرکلاف آنها را ارزش‌های صوری متن می‌نامد. هرچند ممکن است یک واژه یا وجه دستوری بیش از یک ارزش را شامل شود، اما فرکلاف بر آن است که "میان سه نوع ارزشی که ویژگی‌های صوری متن ممکن است واجد آن باشند، یعنی تجربی، رابطه‌ای و بیانی باید تمایز قائل شد" (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۱). سه نوع ارزش صوری متن را می‌توان در خلاصه‌ای چنین بیان کرد:

ارزش‌های صوری	ابعاد معنایی	اثرات ساختی
تجربی	محتواها	دانش/اعتقادات
بیانی	فاعل‌ها	هویت‌های اجتماعی
رابطه‌ای	روابط	روابط اجتماعی

- ارزش تجربی: ارزش تجربی "ردپا و سرنخی از روشی به دست می‌دهد که در آن تجربه‌ی تولیدکننده‌ی متن از جهان طبیعی یا اجتماعی بازنمایی می‌گردد" ارزش تجربی "با محتوا، دانش، و اعتقادات... سروکار دارد." (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۱) به بیانی با تمرکز و رمزگشایی از واژه‌ها و وجوه دستوری (نوع استفاده از فاعل، مفعول، متمم، فعل و...) جملات و نوع کاربرد آنها در متن می‌توان دریافت که مولدین متن، جهان اجتماعی و یا طبیعی را چگونه بازنمایی و باور می‌کنند، مختصات جهان آنان چگونه است و بر چه تفسیری از آن تکیه دارند. از آنجا که زبان، ذهنیت را می‌سازد و تجربه‌ی گذشتگان و گویندگان را با خود حمل (تحمیل و طبیعی‌سازی) می‌کند، تحلیل آن می‌تواند ما را با بازنمایی پدیده‌ها، مفاهیم و سایر عناصر در دنیای ذهنی و تفسیری آنان آشنا سازد.

از آنجا که ارزش‌های تجربی با دانش و اعتقادات سروکار دارند شناسایی آنها در بُن‌فکنی متن نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است چرا که ما را با ساختار جهان‌نگرش و دانش‌زمینه‌ای نویسندگان قانون اساسی آشنا خواهد کرد و فرصتی را فراهم می‌آورد تا به‌طور مشخص و با استناد به متن تولیدشده‌ی آنان (صورت مادی ایدئولوژی و جهان‌نگرش آنان) نشان دهیم که مولدین در کدام جغرافیای معنایی (هستی‌شناسانه‌ای) زیست می‌کرده‌اند. در دهه‌های اخیر از سوی نهادهای خبری یا فاعلان اجتماعی به وفور سه بیان و روایت "عملیات انتحاری"، "عملیات استشهادهای" و "عملیات تروریستی" را از یک رخداد مشابه شنیده‌اید. سه روایت و تصویر از یک رخداد که هر یک ناظر بر تفاوت در جهان‌نگرش و تجربه‌ی آنان از جهان اجتماعی و طبیعی است.

دو نیم‌جمله زیر، بیانگر دو ارزش تجربی (جهان‌نگرش طبیعی و اجتماعی) کاملا متفاوت از یکدیگر است. تنها با همین چند کلمه نیز می‌توان حدود نگاه هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه‌ی گوینده یا نویسنده را شناسایی کرد.

- "به اعتقاد من، در نظام خلقت..."

- "در چشم‌انداز من، باشندگان در هستی..."

در جمله‌ی اول ما با ذهنیتی روبرو هستیم که در پارادایم خالق-مخلوق به جهان نگاه می‌کند. جهانی که دارای نظم و به تبع آن هدف است. از منظر گوینده‌ای که جهان را مبتنی بر خالق، هدف و نظم می‌بیند جهان دارای حقیقتی مرکزی و از پیش تعیین شده است که او (فاعل شناسا) با در اختیار داشتن روش‌های خدشه‌ناپذیری همچون وحی، عقل متافیزیکی و یا تجربه عینی امکان شناخت منطبق بر امر واقع (اعتقاد) آن را در اختیار دارد. اما ارزش‌های تجربی موجود در کلمات گوینده‌ی دوم، مبتنی بر جهان‌نگرشی نسبی‌گرا است و حقیقت برای او امری فرازبانی، فرازمانی و فرامکانی نیست که فاعل شناسا بتواند آن را "کشف" کند بلکه خود او باشنده‌ای "در" هستی است که تنها امکان تجربه و تفسیرش از جهان، وابسته به چشم‌انداز اکنون - اینجای اوست. در این جهان‌نگرش ضرورتا جهان دارای خالق، نظم و هدفی مرکزی و از پیش موجود نیست.

- ارزش بیانی: "ردپا و سرنخی از ارزش‌یابی تولیدکننده‌ی متن از بخشی از واقعیت را ارائه می‌دهد... ارزش بیانی با فاعل‌ها و هویت‌های اجتماعی سروکار دارد" (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۲) با ردگیری این ارزش‌سوری در واژه‌ها و وجوه دستوری (ضمایر، نوع جملات خبری، پرسشی، دستوری...) می‌توان دریافت که چگونه یک متن با تاکید بر بعضی از ارزش‌ها و طرد بخشی دیگری از آنها، برخی از ویژگی‌های خاص هویت‌های اجتماعی را برجسته و برخی دیگر را طرد می‌کند. از سویی آشکارسازی ارزش‌های بیانی، راهنمای ما در بُن‌فکنی متن است چرا که نشان خواهد داد که مولدین متن، از منطق اینهمانی خاصی پیروی می‌کنند یا خیر؟

به‌عنوان مثال در متون گفتمان‌های مارکسیستی هنگامی که مولدین متن می‌خواهند بر هویت‌های اجتماعی مورد تاییدشان، تاکید کنند از مفاهیمی همچون "پرولتاریا"، "آگاهی سیاسی" و "مبارزه‌ی طبقاتی" استفاده می‌کنند که از ارزش بیانی مثبت در نزد آنان برخوردار است اما استفاده از "مصرف‌گرایی"، "مدگرایی" در متون آنان نشان از ارزش بیانی منفی در رابطه با آن مفاهیم و هویت‌های اجتماعی مرتبط با آن است. واضح‌ترین ردپای ارزش‌های بیانی "را می‌توان در "صفات" بکار برده شده توسط مولدین متن، در رابطه با پدیده‌ها و هویت‌های اجتماعی ردگیری کرد. در مثالی آشناتر استفاده از صفاتی همچون "مکتبی"، "متعهد"، "انقلابی" در گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک، نشان‌گر ارزش بیانی مثبت و صفات "طاغوتی"

و "غرب‌گرا" بیان‌کننده‌ی ارزش‌های بیانی منفی در نزد آنان است.

- ارزش رابطه‌ای: "ارزش رابطه‌ای، ردپا و سرنخی از آن دسته از روابط اجتماعی به دست می‌دهد که از طریق متن در گفتمان به مورد اجرا در می‌آید ارزش رابطه‌ای با رابطه‌ها و روابط اجتماعی سروکار دارد" (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۲) در شناخت این ارزش‌های صوری متن نیز با بررسی واژگان و وجوه دستوری یک متن درمی‌یابیم که مولدین چگونه ساختار، روابط و سلسله‌مراتب میان پدیده‌های اجتماعی و طبیعی را تعریف و بازنمایی می‌کنند. یا به بیانی چه نوع از روابطی را میان "خود" و "دیگری"، سازمان‌ها و نهادهای گوناگون اجتماعی و سیاسی، حکومت با مردم یا سایر دول و ملت‌ها، ترسیم و بازنمایی کرده است. همچنین شناخت ارزش‌های رابطه‌ای راهنمای ما در بُن‌فکنی متن است، چرا که آشکارگر مرزبندی‌ها، سلسله‌مراتب و متن/حاشیه‌ی موجود در جهان‌نگرش مولدین متن است.

به‌عنوان مثال حضور واژگان "شهروند" و "حقوق بشر" در یک فرهنگ سیاسی و "امت"، "لیک" و "بیعت" در ادبیات سیاسی دیگر، نشان از ارزش‌های رابطه‌ای متفاوتی است. واژگانی همچون "شهروند"، "حقوق بشر"، "احزاب" و... بیانگر نوع رابطه‌ی دوسویه میان مردم و حاکمیت است و در مرکز این منظومه‌ی واژگانی، پالیسی (Policy) به معنای اداره‌ی امور شهر و مدیریت منافع متضاد قرار دارد.

اما استفاده از واژگان "امت"، "لیک" و "بیعت" در یک فرهنگ سیاسی نوع رابطه‌ی میان حاکمان و مردم را از بالا به پایین و در شکل استعاری شُبان و گله بازنمایی می‌کند. همان‌طور که در ریشه‌یابی کلمه‌ی "سیاست" می‌توان معنای تربیت و رام کردن اسب را شناسایی کرد. نوع رابطه‌ای که در این ادبیات سیاسی بازنمایی می‌شود مبتنی بر پیروی امت از امام و ولی (مرجع تقلید) است برای رستگاری خود و برپایی جامعه آرمانی براساس قوانین الهی که در کتاب مقدس آنان آمده است. همان‌طور که می‌بینید این واژگان علاوه بر نوع رابطه، از باور و نگاه آنان یا همان ارزش تجربی نیز پرده برمی‌دارد.

ارزش‌های رابطه‌ای را خصوصاً در القاب آمده در متن یا گفتار می‌توان شناسایی کرد. به‌کار بردن کلماتی همچون "حضرت"، "قبله‌ی عالم"، "امام"، "ظل‌الله"، "مرجع تقلید" و... برای شخص مورد خطاب جایگاه‌سازی کرده و نوع ارتباط با او را سلسله‌مراتبی می‌کند. روی دیگر نقش کلمات در بازنمایی از نوع رابطه‌ها را در ناسزاها (کاکاسیاه، نجس و...) می‌توان دید.

اما همان‌طور که فرکلاف اشاره کرده "باید تاکید کرد که هر یک از ویژگی‌های صوری متن ممکن است همزمان واجد دو یا سه ارزش باشند." (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۲) به‌عنوان مثال واژه‌ی "کافر" در یک متن دینی همزمان از سه ارزش صوری موجود در متن پرده برمی‌دارد. چرا که جهانی را بازنمایی می‌کند که در آن حقیقتی مرکزی و همیشگی و قطعی وجود دارد که کسانی که به آن ایمان دارند مومن و کسانی که به آن باور ندارند کافر تلقی می‌شوند (ارزش تجربی) و همزمان ارزش بیانی منفی در کلمه‌ی "کافر" نشان از طرد این نوع از هویت اجتماعی از منظر تولیدکنندگان متن است. (ارزش بیانی) و به حتم در رابطه با این هویت اجتماعی مطرود (کافر) نوع رابطه در امتناع و یا جنگ با آنان بازنمایی و ترسیم خواهد شد (ارزش رابطه‌ای).

توصیف متن در روش فرکلاف همزمان به چگونگی استفاده از استعاره‌ها، کنش‌گفتارها و وجوه دیگر موجود در متن نیز توجه دارد که به اقتضاء توصیف متن قانون اساسی در فصل بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

بر این مبنا در پژوهش پیش‌رو برای توصیف متن (مرحله اول) با پرسش‌های زیر از متن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به آشکارسازی ارزش‌های صوری متن خواهیم پرداخت:

- ویژگی‌های متنی حاوی چه نوع از ارزش‌هایی صوری (تجربی، بیانی و رابطه‌ای) است؟ به بیانی در جهان - نگرش مولدین متن، جهان طبیعی و اجتماعی چگونه بازنمایی شده است؟ ارزش‌ها و هویت‌های اجتماعی مورد تایید و طرد شده‌ی متن کدام است؟ و نوع روابط میان پدیده‌ها و ساختارهای اجتماعی چگونه ترسیم شده است؟

"... روشن است که نمی‌توان تنها از طریق ویژگی‌های صوری متن (ارزش‌های تجربی، رابطه‌ای و بیانی)، مستقیماً به تأثیرات ساختاری بر شالوده‌ی جامعه دست یافت چرا که اساساً نوع ارتباط متن و ساختارهای اجتماعی، رابطه‌ای غیرمستقیم است. این رابطه بیش از هر چیز توسط گفتمان که متن، خود بخشی از آن است برقرار می‌شود، چرا که ارزش ویژگی‌های متنی تنها با واقع شدن در تعامل اجتماعی است که جنبه‌ی واقعی می‌یابد و از نظر اجتماعی نیز عملی می‌شود. در اینجا است که متون بر اساس پیش‌فرض‌های مبتنی بر عقل سلیم (بخشی از دانش‌زمینه‌ای) که به ویژگی‌های متنی ارزش می‌دهند، تولید و تفسیر می‌شوند. این مرحله‌ی دوم کار، یعنی تفسیر خواهد بود" (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۱۴)

از منظر فرکلاف، واسطه‌ی دیگر رابطه‌ی متن و ساختارهای اجتماعی، زمینه‌ی اجتماعی گفتمان است. او در مرحله‌ی تفسیر برای شناسایی این روابط از روش‌های زبان‌شناسانه و تحلیلی مختلفی استفاده می‌کند که در این نوشتار من از دو قلمروی اصلی او در تفسیر متن سود جست‌ه‌ام:

۱. بافت موقعیتی:

فرکلاف بر آن است که در تفسیر متن، نیاز به تفسیر بافت موقعیتی هم داریم چرا که تفسیر "علاوه بر تفسیر متن، تفسیر زمینه‌ی بافت متن را نیز شامل می‌شود" (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۱۹). در رابطه با موضوع این پژوهش، در تفسیر متن قانون اساسی ج.ا.ا. نیاز است تا با بافتی که متن قانون اساسی در آن تولید شده است، آشنا شویم.^۲ طرح سوالات زیر در شناخت و تحلیل بافت موقعیتی متن راهنمای ما خواهد بود:

الف) ماجرا چیست؟

فرکلاف پیشنهاد می‌کند برای درک چستی‌فعالیتی که در محدوده‌ی یک نظم اجتماعی خاص و در چارچوب یک نهاد خاص در حال انجام است با مطرح کردن این سوالات از متن می‌توان به تفسیر بافت موقعیتی آن متن پرداخت. اینکه چه فعالیتی در متن در حال انجام است؟ عنوان و هدف کدام است؟ و جان‌مایه‌ی آن چیست؟

ب) چه کسانی درگیر ماجرا هستند؟

این پرسش تصویر روشنی به ما از فاعلان اجتماعی درگیر در ماجرا (در اینجا تولید متن قانون اساسی ج.ا.ا.) می‌دهد که این خود سهم به‌سزایی در آشکارسازی بافت موقعیتی متن دارد.

ج) روابط میان آنها چیست؟

فرکلاف می‌گوید: "پرسش‌های مربوط به "اشخاص درگیر" و "نوع روابطشان" بی‌تردید دارای ارتباط بسیار نزدیکی هستند، اگر چه از نظر تحلیلی دو پرسش متفاوت‌اند" (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۲۴) در پاسخ به این پرسش بخش‌های دیگری از بافت موقعیتی متن بر ما آشکار خواهد شد تمرکز این پرسش بر موقعیت فاعلان نسبت به یکدیگر یعنی مناسبات قدرت میان آنان، فاصله‌ی اجتماعی‌شان و چگونگی روابط میان (تقابل، تعامل برابر و یا فرادستی/افروستی) آنان است.

۳. هرچند در این نوشتار برای تحلیل قانون اساسی از روش نورمن فرکلاف استفاده شده است اما این به معنای پیروی گام‌به‌گام و در تطابق کامل با اسلوب‌های این متد نیست. نوشتار حاضر با توجه به ضرورت‌های تحلیل متن و متناسب با آنچه که نیاز ما را در تحلیل انتقادی قانون اساسی مرتفع می‌سازد از این روش سود جست‌ه است. گاه برخی از مفاهیم و پرسش‌ها را در سه مرحله‌ی نامبرده جابه‌جا، ترکیب و گاه حذف کرده‌ام. به نقل از فرکلاف "رویه‌ی مزبور نباید وحی مُنزل تلقی شود؛ این رویه یک راهنماست و نه یک طرح. در برخی از موارد خوانندگانی که آن را به کار می‌برند ممکن است دریابند که بعضی از بخش‌ها بیش از حد مفصل است و یا حتی به دردشان نمی‌خورد..." (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۶۹)

"گفتمان‌ها و متون آنها خود دارای تاریخ‌اند و متعلق به مجموعه‌های تاریخی هستند و تفسیر بافت بینامتنی به این موضوع بستگی دارد که متن را متعلق به کدام مجموعه بدانیم و در نتیجه چه چیز را میان مشارکین، زمینه‌ی مشترک و مفروض بخوانیم. همان‌گونه که در مورد بافت موقعیتی مطرح است، مشارکین گفتمان نیز ممکن است به تفسیرهای تقریباً یکسان یا متفاوتی دست یابند و تفسیر طرف قدرتمندتر ممکن است بر سایر مشارکین تحمیل شود. به همین ترتیب، قدرت نیز می‌تواند پیش فرض‌ها را تعیین کند. پیش فرض‌ها... جنبه‌ای از تفسیر تولیدکنندگان متن از بافت بینامتنی هستند." (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۲۴)

فرکلاف بر آن است که وقتی مفروضات مستقر در پیش فرض‌ها خصوصیت "عقل سلیم در خدمت قدرت" را دارا می‌شوند، کارکردی ایدئولوژیک می‌یابند. در تفسیر متن با آگاهی از اینکه می‌توان به گفتمان‌ها و متون از دریچه‌ی تاریخی نگریست و با توجه به اینکه متون در تولید خود ناگزیر از پیوست‌ها و گسست‌ها با دیگر متون‌اند، در تفسیر متن به ارجاعاتی که متن قانون اساسی به دیگر متون دارد اشاره خواهیم کرد و تا جایی که در بضاعت علمی‌ام باشد به آشکارسازی پیش فرض‌های مولدین از عناصر و گزاره‌های بینامتنی‌ای که در خدمت قدرت و تثبیت موقعیت گروه یا طبقه‌ی خاصی است، خواهیم پرداخت.

نوشتار پیش‌رو به تناسب ساختار خود، در مرحله‌ی تفسیر متن به صورت گام به گام از الگوی فرکلاف پیروی نخواهد کرد از این رو بافت موقعیتی و بینامتنی را در یک گروه و جان مایه متن، پیش فرض‌ها و کنش‌گفتارها را در گروه بندی دیگری مورد تفسیر قرار خواهیم داد. به‌طور خلاصه می‌توان اشاره کرد که با تمرکز بر پرسش‌های زیر به تفسیر متن قانون اساسی ج.ا.ا می‌پردازم:

– بافت موقعیتی و بافت بینامتنی:

• ماجرا چیست؟: چه فعالیتی در حال انجام است؟ عنوان و هدف این فعالیت چیست؟

• چه کسانی درگیر ماجرا هستند؟ (فاعلان و نیروهای اجتماعی درگیر ماجرا)

• روابط میان آنها چیست؟ (تعامل، تقابل، فرادستی یا فرودستی)

– جان مایه‌ی متن، پیش فرض‌ها و کنش‌گفتارها:

• پیش فرض‌ها و کنش‌گفتارها چه نوع بازنمایی از جهان طبیعی، جهان اجتماعی و مفاهیم و اشیاء دارند؟

• در پیش فرض‌ها و کنش‌گفتارهای مندرج در اصول قانون اساسی روابط با "دیگری" را چگونه می‌توان تفسیر کرد؟

– مرحله سوم: تبیین چیست؟:

"هدف از مرحله‌ی تبیین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرآیند اجتماعی است، تبیین، گفتمان را به‌عنوان کنش اجتماعی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را تعیین می‌بخشند، همچنین مرحله تبیین نشان می‌دهد که گفتمان‌ها چه تأثیرات بازتولیدی می‌توانند بر آن ساختارها بگذارند، تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختارها می‌شوند... تبیین عبارت است از دیدن گفتمان به عنوان جزئی از روند مبارزه‌ی اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت" (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۴۵)

با طرح سه سوال زیر که برگرفته از روش فرکلاف با توجه به تغییراتی است که متناسب با پژوهش حاضر در آن ایجاد شده به مرحله‌ی تبیین

خواهم پرداخت:

با دو سوال نخست عوامل اجتماعی و ایدئولوژی‌هایی که بر گفتمان و متن تاثیر گذاشته‌اند بررسی خواهند شد و در سوال سوم تاثیرات گفتمان و متن بر ساختارها را نشان خواهم داد.

۱- عوامل اجتماعی موثر بر گفتمان و متن، که موجب "دگرسازی" گفتمانی گفتمان حاکم (گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک) شده است، کدام‌اند؟

۲- کدام عناصر و ایدئولوژی‌ها از دانش‌زمینه‌ای گفتمان حاکم، بر ماهیت متن و بازنمایی و تعریف "دیگری" های متن و نوع روابط با آنها تاثیرگذار بوده است؟

۳- گفتمان حاکم و متن قانون اساسی، چه تاثیراتی بر "دگرسازی" و حذف و طرد "دیگری" یا به بیانی تولید و بازتولید نابرابری‌های ساختاری میان "خود" و "دیگری" داشته است؟

[کیان کیانی](#)

www.kiankiani.com

نگارش در قالب پایان‌نامه در زمستان ۱۳۸۷

ویرایش و خلاصه‌سازی جهت خواندن عموم در پاییز ۱۳۹۹

منابع —

- بلیکی، نورمن، (۱۳۸۴) طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان؛ تهران: نشر نی.

- بهرام‌پور، شعبان‌علی، (۱۳۸۷) درآمدی بر تحلیل گفتمان؛ کتاب مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی، به اهتمام محمدرضا تاجیک، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.

- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۷) روش‌شناسی علوم سیاسی؛ نشر: دانشگاه مفید.

- دایک، تون آدریانوس فان، (۱۳۸۲) مطالعاتی در تحلیل گفتمان؛ تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

- دهقانی فیروزآبادی، جلال، (۱۳۸۴) تحول گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: موسسه انتشاراتی روزنامه ایران.

- فرکلاف، نورمن، (۱۳۷۹) تحلیل انتقادی گفتمان، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

- نش، کیت، (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمد تقی دلفروز؛ تهران: کویر.

- های، کالین، (۱۳۸۵) درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی؛ ترجمه احمد گل‌محمدی؛ تهران: نشر نی.

